

اندیشه دینی در اشعار ملک الشعرای بهار و احمد صافی النجفی

* یدالله رفیعی

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۲۷

** رمضان رضائی

تاریخ پذیرش: ۹۱/۷/۱۷

چکیده

اگر شعر و شاعری در خدمت خیر و صلاح جامعه باشد، و آن را به سوی اخلاق فاضله و ایمان به خدا سوق دهد؛ بدون تردید مورد تأیید اسلام است، که قرآن، پیامبر گرامی اسلام (ص) و اهل بیت (ع) هم از چنین شعری حمایت می‌کنند. از صدر اسلام تا حال با تمسک به سنت پیامبر اکرم (ص)، از شعر به عنوان سلاحی کارآمد و معنوی در دفاع از دین و مبانی آن، و نیز مقابله با تهاجم دشمن استفاده شده است. در این خصوص بهار و احمد صافی از نمونه‌های بارزی هستند که در لابه‌لای اشعارشان باورهای دینی و آموزه‌های اعتقادی، نمودی روشن دارد. تلاش این مقاله بر آن است که ظهور و بروز اندیشه‌های دینی، در اشعار این دو شاعر معاصر را با روش تحلیل محتوا بررسی نماید.

کلیدواژه‌ها: اندیشه‌های دینی، شعر مذهبی، ملک الشعرای بهار، احمد صافی النجفی، ادبیات معاصر.

مقدمه

دامنه باورهای مذهبی بسیار گسترده است، و شعر از ابزارهایی است که می‌تواند بیانگر این باورها باشد؛ زیرا شعر زایش اندیشه، احساس، عاطفه، دغدغه‌های انسانی، باورهای اجتماعی، آرمان‌ها، ارزش‌ها، دلواپسی‌ها، دردمندی‌ها، آمال و خواسته‌های شاعر است که در قلمرو زندگی آدمی و در شکل مطلوبش می‌تواند منجر به ایجاد تحول، نگرش و فرایندهای مختلف ارزشی و دینی شود.

شاعر با الهام از آموزه‌های دینی، مکنونات قلبی خویش را با توسل به شعر بیان کرده، و پیرامون خالق و مخلوق و مبدأ و معاد به هنرنمایی می‌پردازد؛ که به نوعی نمایانگر اعتقادات و چگونگی نگرش او به مقوله دیانت و دین‌داری است. در این میان بهار و صافی نیز از مفاهیم مذهبی در اشعارشان بهره جسته و نشان داده‌اند که دین در حیات ایشان و جامعه نقش محوری داشته است، و جامعه بی‌باور به آموزه‌های ایمانی سرانجامی جز تباهی نخواهد داشت.

پیشینه و روش تحقیق

موضوع این مقاله از یک طرف پیامت‌نوی است؛ بدین معنی که ارجاع‌های برون‌متنی به شکل اشاره به متنی دیگر تجلی پیدا کرده است، خواه متن در حد یک عبارت یا جمله باشد، خواه در حد یک کتاب، و از طرفی تطبیقی است که به بررسی مقایسه‌ای دو شاعر معاصر پرداخته است. اگرچه هر کدام از این دو شاعر در کشور خود مورد توجه بوده و مقالات متعددی در مورد آن‌ها نوشته شده است، اما این دو شاعر تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد به صورت مقایسه‌ای مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. به هر حال فرض بر این بود که اندیشه‌های دینی در اشعار هر دو شاعر تجلی یافته، لذا برای بررسی این موضوع از شیوه تحلیلی - توصیفی بهره گرفته شده است.

نگاهی بر حضور دین در اشعار شاعران

اگر رسالت شعر و ادب در این است که انسان را به غایت اصلی و هدف متعالی و کمال مطلق سوق دهد، شعری که دارای عنصر تأمل باشد برای تحقیق این مهم از هر وسیله‌ای مناسب‌تر است.

وقتی که اندیشه عمیق باشد، نفوذ آن هم در دل‌ها عمیق خواهد بود. مگر نه این است که یکی از مقاصد ادبیات، خودشناسی است و انسان از خلال همین خودشناسی است که به خداشناسی می‌رسد، انسان می‌خواهد خودش را بشناسد، وجود خود را توجیه کند، انسان در تأملات ژرف خود می‌تواند دریابد که در سرنوشت جسمانی از لحاظ نیاز به خورد و خواب و خشم و شهوت به حیوان شبیه است، و جنگ و خونریزی، دزدی، حرص و درنده‌خویی از همین عنصر خاکی او ناشی می‌شود.

او در جستجوی انسانیت به عنصر معنوی اندیشه ژرف که منشأ آگاهی و تمییز است، می‌رسد و نیروی اندیشه ثاقب را در دو مسیر به کار می‌گیرد: یکی برای رفع نیازمندی‌های مادی، و دیگری برای رشد و تعالی و حیثیت‌بخشیدن به روحش؛ به همین منظور از شعر مدد می‌جوید و آن را وسیله قرار می‌دهد. فکر سطحی و اندیشه اعتیادی، بسیاری از اوقات راه به جایی نمی‌برد و انسان را به جایی نمی‌رساند؛ و شاید انسان را فقط در موقعیتی که هست از خطا مصون دارد ولی موج ایجاد نمی‌کند، و انسان متعالی نمی‌سازد که زمان و مکان را در نوردد و ره هزار ساله را یک شبه طی کند و گاهی مانند هیزم سوخته است که مسافت کوتاهی را به مسافر نشان می‌دهد (میرقادی، ۱۳۸۵: ۶۸ - ۶۹).

حیات آدمی از لحظه تولد تا مرگ لمحّه کوچکی از ابدیت است، گویی انسان در اقیانوس عظیم و پهناور ابدیت همچون موج کوچکی، لحظه‌ای چند بر دامان امواج می‌لغزد و ناچار در نقطه دیگری سر به زیر موج می‌کند، و در آغوش بی‌متهای ابد پنهان می‌گردد. اما اندیشه ژرف و تأملات جهان‌پیمای اوست که از یک سو می‌کوشد تا

فضای محصور خود را به فضای گسترده متصل سازد و از سوی دیگر می‌کوشد تا دوران هستی محصور خویش را نیز به زمان گسترده متصل سازد. در این راه کوشش رنج‌افزایی را به کار می‌برد و فعالیت هنرمندانه‌ای می‌کند که در چهارچوب زمان و مکان و این‌جا و اکنون محصور نمی‌ماند (همان: ۶۹).

ستودن و توصیف زیبایی‌ها و عظمت‌ها ریشه در فطرت زلال انسانی دارد. هیچ‌کس نیست که در هنگام مواجهه با زیبایی، زیبایی‌های طبیعی و انسانی، هر جا و هرگونه که باشد یا در درون یا در بیرون، تمجید و تکریم و ستایش آغاز نکند.

ادبیات آیینی، تجلی همین فطرت و فریاد سرشتین است؛ ستایش گل‌هایی که در باغ جهان شکفته‌اند، رؤیت بی‌کرانه دریایی که تا ابدیت دامان گسترده و قله‌های شگفت و رازآمیزی که در چشم‌گردانی انسان، هیچ‌گاه نمی‌توان ساده و آسان از آن‌ها گذشت و یا به رغم برخی آن را محدود و مقطعی دانست (محدثی خراسانی، ۱۳۸۸: ۱۱).

هر مقوله شعری که صبغه‌ای دینی داشته باشد و متأثر از آموزه‌های اسلامی باشد، در قلمرو شعر آیینی قرار می‌گیرد.

به طور کلی تنها مسئله‌ای که شعر آیینی را از سایر انواع شعر مجزاً می‌کند، قلمرو موضوعی آن است. برخلاف بسیاری از صاحب نظران که شعر مذهبی را از لحاظ موضوع، به دو مقوله کلی منقبت و مرثیه محدود می‌دانند، آثار اخلاقی و عرفانی چون «خمسه نظامی» و سایر متون نظم عرفانی و تعلیمی و نیز آثار غزل‌سرایان بزرگی چون حافظ، سرشار از رهنمودهای قرآنی و مفاهیم دینی و مقوله‌های ارزشی روایی بود و بیانگر تأثیرپذیری فراوان آنان از متون دینی است (همان: ۲۵).

شعر و شاعری اگر در مجرای خیر و صلاح جامعه، خدمت به اخلاق فاضله و تشویق به ایمان و تقوی باشد، بدون تردید مورد تأیید اسلام است، قرآن، پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) نیز از چنین شعری حمایت می‌کنند (شیخ‌الرئیس کرمانی، ۱۳۸۸: ۹۰).

منشأ شعر آیینی فارسی به صدر اسلام و در واقع به نخستین سروده‌های آیینی

شاعران عرب بازمی‌گردد. بنابراین این‌گونه سروده‌ها را باید در شعرهای آیینی عرب دنبال کرد تا به جریان شعر فارسی رسید، زیرا می‌دانیم که ادب رسمی فارسی، حدود سه قرن بعد از اسلام تثبیت و شهرت یافت. در بررسی پیشینه مکتوب شعر آیینی عرب و پیدایش شعر فارسی، به این نکته باید اشاره کرد که شعر فارسی، در بدو پیدایش خویش چندان با مفاهیم دینی و مذهبی همراه نبود، بلکه شعر فارسی در ابتدا در دربارها رشد کرد و بالید و از همین منظر بیش‌تر در مایه مدح و ثنا و یا تغزل و مرثیه بود؛ آن هم به مناسبت بزم‌های شاهانه (محدثی خراسانی، ۱۳۸۸: ۵۵).

شعر فارسی اندک اندک به شیوه عروضی تحت تأثیر شعر عربی شکل گرفت و نقطه شروع آن، به تأیید متفق‌القول صاحب‌نظران تاریخ ادبیات، از جمله تاریخ سیستان، سال ۲۵۱ هجری بوده است. این زمانی است که اسلام و فرهنگ اسلامی همراه آن بر تمام شئون زندگی ایرانیان سایه افکنده بود، و فضای فرهنگی و اجتماعی ایرانیان سرشار از عطر آموزه‌های قرآنی و اسلامی بود (همان: ۵۵).

شعر مذهبی فارسی در این فضا متولد شد و در دامان اسلام رشد کرد، و گام به گام که پیش می‌آمد بهره‌مندی آن از فرهنگ اسلامی بیش‌تر شد. تصور شعر فارسی رها از فرهنگ قرآنی و اسلامی امکان‌پذیر نیست و در واقع همین آمیختگی با مفاهیم قرآنی و دینی بود که اندک اندک شعر فارسی را به دریای بی‌کران عرفان کشاند، و افق‌های کشف و شهود عرفان اسلامی را فرا روی آن گشود؛ و باز هم بر مبنای همین تأثیرپذیری بود که فضای غالب و شناخته‌شده عربی که همان توصیف می‌باشد، بارزترین ویژگی شعر فارسی شد. توصیف در شعر آیینی فارسی، بیش‌تر از چند منظر خاص مورد توجه شاعران فارسی‌سرا قرار گرفت، توصیف حسنات / ائمه اطهار (ع) و تشبیه آنان به زیباترین و ناب‌ترین پدیده‌های هستی (همان: ۵۵ - ۵۶).

ملک الشعرای بهار

محمد تقی ملک الشعرای بهار (۱۲۶۶-۱۳۳۰ هـ.ش) شاعر، محقق، استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. شهرت شاعری بهار، به قصاید فخیم و استواری است که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده است.

بهار از خراسان برخاسته بود، اما نسیم آزادی که پس از امضای فرمان مشروطیت در ایران وزیدن گرفت او را به تهران کشانید، تا بتواند از مهم‌ترین دستاورد نهضت که خونبهای شهیدان وطن بود از نزدیک پاسداری کند. بهار در همان سال‌های نوجوانی که هنوز سایه پدر بر سرش بود، به محافل آزادی‌خواهی خراسان راه یافت و از نزدیک با سیاست و مسائل روز مأنوس گشت و اندیشه‌ها و اشعار آزادی‌خواهانه خود را از طریق روزنامه‌های محلی خراسان انتشار داد (یا حقی، ۱۳۸۸: ۱۶۳).

محمد تقی بهار بی‌تردید یکی از بزرگ‌ترین شاعران دوره مشروطه در تهران است. وی به دلیل تنوع حجم تلاش‌های ادبی، تأثیری قاطع در تاریخ مشروطه ایران داشت. بهار را به‌رغم تنوع فرم اشعارش، می‌توان آخرین قصیده‌سرای فارسی برشمرد. از ایام خاقانی به بعد قصیده‌سرایی همچون او به عرصه نیامده است (موریسن، ۱۳۸۰: ۴۵۴).

بهار رهبر زندگی بود. او ملت خود را به جلو سوق می‌داد و از کسانی نبود که تا فرصتی فرا چنگ آورد، به گوشه‌ای بخزد و فقط با یار خویش نرد عشق ببازد و در مقابل حوادث اجتماعی که درک مشترک او و هم‌نوعان اوست، خونسرد و بی‌توجه بماند. او می‌دانست که در چنین مواقعی به وظیفه بزرگ شاعری و هنرمندی باید عمل کرد (ظفری، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۱۱).

احمد صافی النجفی

احمد صافی النجفی شاعر بزرگ عراقی (۱۸۹۷-۱۹۷۷م) در شهر نجف عراق زاده شد و در محافل علم و ادب شهر نجف رشد کرد؛ و در آن شهر با راویان شعر و ادب،

و طلاب علوم دینی معاشرت کرد که در راه استقلال و وطن‌شان عراق، مبارزه می‌کردند. او به قضایای بزرگ سیاسی اهتمام ورزید و به دسته‌های مبارزین شیخ عبد‌الکریم جزائری پیوست. از آن گروه‌ها جرقه آتش انقلاب عراق در سال ۱۹۱۹ زده شد که برای سرکوبی استعمار انگلیس به پا شد. از آن پس صافی مجبور شد به ایران پناهنده و در آنجا ساکن شود. او به تهران رسید و در آنجا مستقر شد (سحار، ۱۹۷۰، ج ۲: ۵۲).

صافی در ایران به مطالعه زبان فارسی پرداخت و در این مدت «مثنوی مولانا»، «رباعیات خیام» و دیوان‌های منوچهری و سعدی، و شعر معاصر ایران را مطالعه کرد و با شاعرانی چون ملک‌الشعرای بهار، حیدرعلی کمالی، جمال‌الممالک، عارف قزوینی و میرزاده عشقی آشنایی پیدا کرد (بصری، ۱۹۹۴: ۱۷۳).

احمد صافی با تمام نبوغی که در ادب عربی دارد، از افراد انگشت‌شمار ادبیات عربی معاصر به‌شمار می‌رود، که همیشه با خودش و تأملاتش مشغول بود. او تأکید داشت که خودش باشد و در پوست دیگران نرود، و به دنبال آراستن پوشش و ظاهر خود نباشد. دیوان‌های شعری او قبل از هر چیز دیوان زندگی پر بار، دردناک و غریبانه اوست که غم و شادی، سختی و آسانی، امید و یأس، خوف و رجا، زندگی و مرگ، حب و بغض، صحت و سقم، پیروزی و شکست، صلاح و فساد، گرایش‌ها و تنش‌ها، افکار و نظریات، و تفکرات و تعلقات او را منعکس می‌کند (میر قادری، ۱۳۸۵: ۲۰۵).

حال به بررسی اشعار مذهبی و آیینی دو شاعر معاصر، احمد صافی و ملک‌الشعرای بهار، می‌پردازیم تا معلوم شود که درباره آموزه‌های دینی و مذهبی چه حرف‌هایی برای گفتن داشته‌اند، و اعتقادات خویش را چگونه در اشعارشان منعکس کرده‌اند.

خداشناسی

راه خدا و شیوه شناخت و پیمودن آن بسیار است؛ اما به طریقی می‌توان راه خدا را به ظاهر و باطن تقسیم کرد و در هر صورت راه خدا راهی است که جز به مدد اقرار به

عجز و نیستی اندیشه نمی‌توان آن را پیمود، زیرا مشت خاک را با خالق پاک چه مناسبت؟ مخلوق را با خالق، و ممکن را با واجب، و حادث را با قدیم، و فانی را با باقی هیچ‌گونه مناسبتی نیست که دست توسل به آن زده و متوجه درگاه او توان شد، مگر به سلب همه نسبت‌ها که چون نسبت‌ها همه مسلوب گشت و پرده‌های وهم و خیال از پیش نظر برخاست و یأس کلی حاصل شد، آنگاه نوبت امید کلی می‌باشد، چه هرگاه گرد نشست و هوا صاف شد، دیدنی‌ها دیده می‌شوند و هرگاه گل و لای جویباران ته‌نشین شد و آب جاری جویباران زلال شد، حقایق درون جویباران قابل رؤیت می‌شوند (کریمی، ۱۳۸۶: ۵۹).

در بخشی از اشعار بهار به ویژه آن‌هایی که در آغاز کار و در مشهد سروده است، روح دیانت و ایمان به صورتی لطیف جلوه می‌کند و خرافه‌پرستی و اوهام را جزو دیانت و دین‌داری نمی‌داند، و با زبان تمسخر و ریشخند با آن‌ها به مبارزه برمی‌خیزد (یا حقی، ۱۳۸۶: ۱۶۶).

روح دیانت و رایحه دلپذیر عرفانی ملایم، در بیش‌تر قصاید بهار مشام جان خواننده را معطر می‌سازد. با آنکه بارزترین جلوه‌های دینداری او را در قصایدی که در مدح پیامبر (ص) و امامان سروده می‌توان دید؛ ولی اشعار اخلاقی و اجتماعی و سیاسی وی که با تلمیحات و تعبیرات قرآنی آراسته شده، نیز حاکی از دینداری اوست (مدرسی، ۱۳۸۶: ۳۵۸). بهار در یکی از سروده‌های خویش، پی‌بردن انسان به کنه هستی خداوند را محال می‌داند و در عظمت ذات باری تعالی و نقص ادراک بشر، این چنین می‌سراید:

ای نبرده کسی به کنه تو راه	تاری و دیو و اورمزد و اله
ای خدایی که در تو حیرانم	کیستی؟ چیستی؟ نمی‌دانم
کرده‌ام من به هستی‌ات اقرار	گفته‌ام در تو بهترین اشعار
شیخ و واعظ که هادی بشرند	به خدا کز خدای بی‌خبرند

(بهار، ۱۳۸۱: ۶۲۳)

شاعر به عجز و ناتوانی خویش در برابر خداوند اقرار می‌نماید، و اذعان می‌کند که نه‌تنها او بلکه بشریت از رسیدن به کنه حقیقت باری‌تعالی عاجزند، و هرکس بنا به توانایی خویش می‌تواند از خداوند شناخت داشته باشند و همگان از شناخت مطلق خداوند عاجزند، و بر این باور است که خداوند در همه‌جا حضور دارد اما نقص بشر مانع درک حضور اوست و خداوند را به هیچ‌وجه نمی‌توان با چشم سر مشاهده کرد، بلکه با چشم بصیرت می‌توان به وجود حق پی برد. بهار در ادامه، درماندگی خویش را در برابر عظمت حق‌تعالی متذکر می‌شود، و می‌گوید: «علم من در برابر خدا به جایی رسید که در آخر به لا‌ادری رسیدم»:

در تو و هستی تو حیرانم این بدانسته که نادانم
آن قدر دیدم و شنیدم تا گوش کر گشت و چشم نابینا
کسب کردم به معرفت قدری که رسیدم به قرب لا‌ادری
(همان: ۶۲۴)

بهار همچنین درباره خلقت جهان سروده‌ای دارد، و بر این باور است که کسی از راز خلقت جهان باخبر نیست مگر خداوند که قطعاً آن را برای غایتی آفریده است؛ در آفرینش این جهان رمزهایی است که از حد شمار بیرون است و دل عارف و آگاه می‌خواهد که شمه‌ای از راز آفرینش آن را برملا سازد:

آن مهندس که این بنا پرداخت کس نداند که از برای چه ساخت
دانم این مختصر که در این کار رمزهایی بود فزون ز شمار
هر که سررشته بیش‌تر دارد بیش‌تر زین جهان خبر دارد
هست این رشته نردبان وجود که بدان می‌کند وجود، صعود
(همان: ۶۲۴)

شاعر بر این باور است که اصل و فرع هستی از عنایات خداوند است، و تنها اوست که قابل پرستش و قوه او مافوق تمام قوای موجودات است و کل کائنات توانایی

خویش را از درگاه حضرت احدیت کسب نموده‌اند، و انسان در میان مخلوقات جهان از بیش‌ترین درجه اعتبار و اهمیت برخوردار است. این جهان به منزله نردبان صعود انسان به جهان آخرت است؛ شاعر در ادامه می‌گوید: انسان در این دنیا تنها مسافری بیش نیست، همان مسافری که آمده است تا توشه خویش را برای زیستن در سرای باقی فراهم نماید و آدمی در این سفر هرچه سبکبارتر باشد، راهش برای رسیدن به مقصد هموارتر خواهد بود و انسانی که سنگین‌دل و سنگین‌بار باشد به قرب حضرت باری تعالی راهی نخواهد داشت. بهار باز هم در ادامه، عدل را سرلوحه کارهای این جهان برمی‌شمارد، و می‌گوید:

این جهان همچو نقش پرگار است همه چیزش ز عدل هموار است
 کجی و ظلم را در آن ره نیست بد و خوب و دراز و کوتاه نیست
 همه چیزش ز روی عدل نکوست هر کسی آن کند که در خور اوست
 (همان: ۶۲۵)

شاعر جهان را همچون نقش پرگار می‌داند، سامان‌یافتن تمام کارهای جهان را از عدل می‌داند، و ظلم و فساد را مغایر با سر و سامان یافتن امورات عالم تصور می‌کند؛ زیرا که جهان بدون عدل و قسط، مساوی با زوال و نابودی است و سرانجام خوشی نخواهد داشت.

وقتی با دقت به دیوان‌های اشعار احمد صافی نظر می‌افکنیم، می‌بینیم که او اشعار زیادی را در این مقوله سروده که به نوعی می‌توان به اندیشه دینی او پی برد. صافی در دوران جوانی در بحث دین و ایمان، دو مرحله را پشت سر گذاشته و آن‌ها مراحل شک و ایمان هستند؛ شاید شک او ناشی از تأثیر گرایشی است که به خیام داشته است. او هرچه پیش می‌رود از مواضع قبلی‌اش یعنی شک و تردید، دست می‌کشد و به یقین ایمانش افزوده می‌گردد، به گونه‌ای که از تردید و دودلی او در ایمان به خدا کاسته شده و به یقینش در مورد خداوند افزوده می‌گردد که حالا حرارتی در ایمانش دیده

می‌شود (المعوش، ۲۰۰۶: ۱۳۴).

خداوند او را نجات می‌دهد با چیزی که بر دل و جان‌ش چیره می‌کند و آن این است که او خودش را در میان آتش سوزانی احساس می‌کند که آن آتش، گناهکاران را می‌سوزاند که در دیوان «اشعة ملوثة» به آن اشاره می‌کند:

يا مُوقِدَ النَّارِ يَشْوِي الْمَذْنِبِينَ بِهَا إِلَيْكَ نَفْسِي قَدْ قَدَمْتُهَا حَطْبًا
مَا لِي سِوَى النَّفْسِ مِنْ شَيْءٍ أَقْدَمُهُ فَأَقْبَلْهُ فَحَمًّا قَوْبًا يُكْثِرُ اللَّهْبَا

(الصافی النجفی، ۱۹۸۳: ۵۱)

- ای برافروزنده آتشی که گناهکاران را با آن می‌سوزانی، مرا از آن آتش فروزان دور کن که هیزمش را پیشاپیش فرستاده‌ام. من به غیر از وجود خود چیز دیگری ندارم که تقدیم کنم؛ پس آن را بپذیر به عنوان هیزمی که آتش را برافروخته‌تر می‌کند.

شاعر برای اینکه در مخاطب تأثیر بگذارد و وی را با خود همراه نماید، خود را به هیزم جهنم تشبیه می‌کند و از کرده خویش پشیمان است و از اعمالی که مرتکب شده، به خدا پناه می‌برد تا شاید او را از آتش سوزان جهنم دور کند.

به نظر می‌رسد صافی از نظر جسمی ضعف داشته و از نوعی بیماری جسمی رنج می‌برده، و به همین خاطر، قادر به روزه‌داری در ماه رمضان نبوده‌است. او به این علت خودش را سرزنش می‌کند و به انتقاد از خویش می‌پردازد:

شَهْرُ الصَّيَامِ أَتَى لَكِنِّي ثَمَلٌ فِيهِ أَعْبُ الطَّلَا جَهْرًا بِلا حَذَرٍ
قَالُوا أَتَشْرِبُهَا وَالنَّاسُ صَائِمَةٌ فَقُلْتُ إِنِّي إِلَى الْأَخْرَى عَلَى سَفَرٍ
جَاءَ شَهْرُ الصَّيَامِ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ لَكِنِّي فِيهِ نَاعِمٌ
قِيلَ عَمَّا تَصُومُ فِي رَمَضَانَ قُلْتُ إِنِّي عَنِ الصَّيَامِ لَصَائِمٌ

(همان: ۳۳)

- ماه رمضان آمد اما من در مستی به سر می‌برم و در آن بدون ترس و پرهیز آب

می خورم. گفتند آیا تو آب می خوری در حالی که مردم روزه دار هستند، گفتم که من تا قیامت در سفر هستم. ماه رمضان فرا رسید و در حالی که مردم از آن در رنج و زحمت هستند من در آن آسوده و راحت هستم. به من گفتند چرا در ماه رمضان روزه نمی گیری، گفتم قطعاً از روزه گرفتن معاف هستم.

این ابیات نشان می دهد که شاعر به فرایض دینی پای بند است، و روزه داری که یکی از واجبات دین اسلام است اعتقاد قلبی دارد؛ اما چون توان انجام این فریضه را ندارد، به خود اتهام می زند و از این که به علت بیماری جسمی که بر او عارض شده قادر به ادای تکلیف الهی نیست، رنجور است و خود را سرزنش می کند؛ این احتمال نیز وجود دارد که چون او در آغاز جوانی زیاد به مسائل شرعی پای بند نبوده در ماه رمضان به روزه خواری مبادرت می نموده است و این شاید نشانه تزلزل او در دین محوری است.

صافی وقتی که به میان سالی می رسد از مرحله شک و تردید میان کفر و ایمان خارج می شود و به مرحله یقین می رسد، و با تمام اعضا و جوارحش به خداوند ایمان می آورد. خودش را در برابر خطاهای گذشته اش گناهکار می شمارد و حتی حرکتش در راه علم و ادب را از جانب خدا می داند، و او را در همه حال، استاد و راهنمای خویش به حساب می آورد (المعوش، ۲۰۰۶: ۲۰۶).

الله أستاذی و کُلُّ الذی خطَّ یراعی فهُوَ أمّلاه

(الصافی النجفی، ۱۹۶۲: ۵)

- خداوند استاد من است و هر آنچه را خامه من می نگارد، خدا آن را دیکته کرده است.

لوح وجود انسان مثل صفحه ای پاک و صاف است، و اگر کسی به سوی خدا رود و فرموده های او در این لوح بنگارد موفق خواهد شد و خدا نیز راه را بر او نشان خواهد داد. شاعر همه چیزش را از جانب خدا فرض می کند حتی شعرگفتن را الهامی از طرف او می داند و می گوید معبود یکتاست که به شاعر قدرت تمییز داده تا خوب و بد را از

هم تشخیص دهد. صافی در دیوان «هواجس» به خالق هدایتگر خویش اشاره می‌کند، که او را از بالاترین نقطه کفر و الحاد به برترین درجه ایمان هدایت کرده است:

وَصَلْتُ فِي الدِّينِ لِرَبِّي كَمَا سَبَقْتُ بِالْكَفْرِ شَيَاطِينِي
كَمْ سَائِرٍ ظَلَّ قَصِيرَ الْخَطِي فَلَمْ يَصِلْ كُفْرِي وَلَا دِينِي

(الصافی النجفی، ۱۹۸۳: ۳۰۱)

شاعر خود را مشمول الطاف پروردگارش می‌داند، و معتقد است خداوند او را از کفر به اوج ایمان هدایت کرده است. ایمان نزد شاعر، فیض و بخششی از جانب خداست، و لذت ایمان از بزرگ‌ترین لذت‌هایی است که به او ارزانی شده تا اینکه دنیا و مافیها در نظرش ناچیز و کم‌قدر می‌نماید؛ همچنین شاعر از کسانی که او را نشناخته‌اند دلگیر است و آن‌ها را شقی‌ترین مردم می‌شمارد.

اعتدال در دین

در حوزه اندیشه دینی، بهار سعی دارد از افراط و تفریط برکنار بماند، و بدون تردید در اندیشه او دین نقش محوری دارد. به نظر بهار ضرورت دین برای زندگی فردی و اجتماعی بشر، امری بدیهی و غیر قابل انکار است. بر همین اساس بود که نگرش‌های لائیک را خطای بشر قلمداد می‌کند (زرقانی، ۱۳۸۶: ۴۳۱). او در قصیده "دین و دولت" به این امر اشاره می‌کند، و جامعه بدون دین را تباهی و زوال می‌شمارد:

عامه چو شد دین تباه سهل شمارد گناه

منکر دین را مخواه، دشمن دین را بران

دولت و دین هم‌نواست ملت بی‌دین خطاست

زان که در اصل بقاست دولت و دین توأمان

(بهار، ۱۳۸۱: ۳۳۳)

بهار در این ابیات نشان می‌دهد که به جدایی دین از سیاست اعتقاد ندارد و مخالف

طرح اینگونه مسائل است؛ بر این باور است که حکومت کردن با دین داری هیچ مغایرتی ندارد و دین در همه شئون فردی و اجتماعی زندگی بشر نقش به‌سزایی دارد، و جامعه بدون دین سرانجامی جز انحطاط نخواهد داشت.

بهار مخالف خط تجدیدطلبان افراطی است و خطاب به همین گروه در مثنوی‌ای با عنوان "در نیکنامی و بدنامی" چنین می‌سراید:

متجددنما و کهنه‌پرست بی‌رقم قوشچی و بی‌می‌مست
گویی از ملت و خدا و نماز گوید این ژاژها به دور انداز
کهنه شد دین و کهنه نیست به کار دهر نو شد تو نیز چیز نو آر
(همان: ۶۴۰)

به زعم بهار دین‌داران در طول تاریخ خرافات و شائبه‌هایی بر پیکره دین وارد آورده‌اند، بنابراین لازم می‌بیند ذهنیت دینی قوم را اصلاح کند (زرقانی، ۱۳۸۶: ۴۳۲).

دین را مکن آلوده تعصب کاسلام از آرایش است عاری
بی‌دین فسرد مردم زمانه بی‌دینی را نیست استواری
(بهار، ۱۳۸۱: ۵۲۸)

در این آسیب‌شناسی تاریخی - دینی، غیر از تعصب، وی سه آفت را برجسته‌تر نشان می‌دهد که بر درخت تناور دین افتاده و رشد آن را مختل کرده است:

۱. آغشته‌شدن دین با تفسیرها و باورهای قشری مذهب‌ان و جاهلانی که حقیقت دین و جریان دینی، مثلاً واقعه عاشورا و غیبت امام عصر، را نمی‌فهمند.
۲. ارتباط خنثایی که توده مردم با باورهای مذهبی دارند، و در نتیجه هیچ‌گاه دین را به صورت جدی و آگاهانه وارد زندگی عملی خود نمی‌کنند.

۳. اختلافات مذهبی مسلمانان باعث گردیده مشرکان بر آن‌ها فایق آیند، و اینان در جنگی بی‌سرانجام از دست‌یافتن به گوهر سعادت بازمانند (زرقانی، ۱۳۸۶: ۴۳۲ - ۴۳۳).

ملک‌الشعرا بهار چنانکه در بسیاری از آثار او هویدا است، همان اندازه که بر مذهب

اسلام متعصب بود و مقام *ائمہ اطہار* (ع) را گرامی می‌شمرد، و نسبت به مظالمی که بر *آل علی* (ع) وارد آمده بود مرثیه‌های سوزناکی می‌سرایید، از تعصب‌های جاهلانه و خرافاتی که عوام‌الناس در لباس مذهب بدان می‌گرویدند، ناراضی و متأسف بود و گاه به گاه پاره‌ای از خرافات متداوله در میان عوام را به باد انتقاد شدید می‌گرفت.

از جمله ترکیب‌بند زیر است که در محرم سال ۱۳۰۵ خورشیدی سروده؛ و از جهل و نادانی امت در طریقه عزاداری و از این که توده ملت ایران، زشت را از زیبا و سود خود را از زیان تمییز نمی‌دهد، شکایت کرده‌است:

ای سفیهان بهر خود هم اندکی غوغا کنید	حال خود را دیده، واغوثا و واویلا کنید
کشته شد شاه شهیدان تا شما گیرید پند	پیش ظالم پافشاری یگه و تنها کنید
خودکشی باشد قمه بر سر زدن آن تیغ تیز	بر سر دشمن زنید و خویش را احیا کنید
ای دیانت‌پیشگان دین رفت و دنیا نیز رفت	چشم‌پوشی بعد از این از دین و از دنیا کنید

(بهار، ۱۳۸۱: ۳۴۶ - ۳۴۷)

در مجموع بهار در شعرهایش به دین توجه عمده‌ای نشان می‌دهد. در بیش‌تر این قصاید روح دیانت جلوه‌ای بارز دارد. نه فقط اشعاری که در مدح و رثای پیغمبر و امامان هست شاهد این دعوی است، بلکه در اخلاقی هم که وی تعلیم می‌دهد روح دیانت و تعلیم اهل ظاهر، بارزتر و قوی‌تر از روح عرفان و تعالیم حکما به نظر می‌آید (عابدی، ۱۳۷۶: ۱۶۴).

وی در ادامه ترکیب‌بند از اینکه مردم گوش شنوا ندارند، و کورکورانه کارهایی انجام می‌دهند که احتمالاً با اساس دین سازگاری ندارد، این چنین فریاد برمی‌آورد:

رفته حسن مردمی از مرد و زن، من با کی‌ام	نیست گوشی تا نیشد این سخن من با کی‌ام
گویم این قلاره را بر گردن ظالم بزن	لیک شیطان گویدش بر خود بزن، من با کی‌ام
خلق ایران دسته‌ای دزدند و بی‌دین دسته‌ای	سینه‌زن، زنجیرزن، قلاره‌زن، من با کی‌ام
گویم این زنجیر بهر قید دزدان است و او	هی زند زنجیر را بر خویشان، من با کی‌ام
گویم باید پوشانی کفن بر دشمنان	باز می‌پوشد به عاشورا کفن، من با کی‌ام

گویش دین رفت از کف گوید این باشد دلیل بر ظهور مهدی صاحب زمان، من با کی ام
(همان: ۳۴۷)

احمد صافی هم باور دارد عده کثیری هستند که به سبب جمود فکری، از شناخت
واقعی شاعر و مناسبات جامعه عاجزند که در دیوان «اللفحات» به آن اشاره شده است:

مَا لَدَيْنَا إِلَّا إِلَيْكَ اتِّجَاءُ يَا إِلَهِي إِنْ خَانَنَا الْعُلَمَاءُ
هَلْ لِحَتْفِ يَسُوقُنَا الْعُلَمَاءُ أَنْتَرَى كَيْفَ يَصْنَعُ السُّفَهَاءُ
(الصّافی النجفی، ۱۹۸۳: ۲۰۸)

- ای خدای من ما به غیر از تو پناهگاهی نداریم هرچند دانشمندان به ما خیانت
کنند. عالمان ما را به سوی مرگ سوق می دهند، آیا می بینی این سفیهان با ما
چگونه رفتار می کنند؟

شاعر علمای متحجر را عامل هلاکت و نابودی خود و جامعه قلمداد کرده، و از
اینکه با جمود فکری باعث انحطاط و اضمحلال جامعه می گردند به شدت نگران است و
از دست ایشان به خدا پناه می برد؛ همچنین عالمان کوتاه نظر را حتی با سفیهان و
دیوانگان هم گروه می داند زیرا که با کوتاه بینی و تنگ نظری باعث رکود و جمود جامعه
می گردند و سدّی سدید در برابر پیشرفت و توسعه جامعه هستند.

صافی وقتی که به دوران پیری قدم می گذارد بر شدت عبادت و اطاعت او نسبت به
خدا افزوده می گردد، و با تمام وجود به عبادت او می پردازد و خالق را با عقل و
احساس و تمام وجودش احساس می کند، و بدون اینکه ذره ای در اعتقاداتش تزلزلی
نشان بدهد ایمان قلبی اش را به طور آشکارا بر زبان جاری می سازد، و خداوند در نظر
او همان کسی است که تمام هستی در ید قدرت اوست و آفریننده تمام پدیده هاست.
خالق بی همتا مددکار حیات شاعر در گذشته، حال و آینده می باشد (المعوش، ۲۰۰۶:

۲۹۴)؛ او در دیوان «الشلال» این گونه می سراید:

إِلَى السُّتَيْنِ، كَانَ اللَّهُ عَوْنِي
أَيْتْرُكْنِي لِبُضْعٍ مِنْ سُنَيْنِ

وَإِنَّ اللَّهَ رَازِقٌ كُلَّ حَیٍّ أخی دین، و ذی کُفْرِ لَعین
(الصافی النجفی، ۱۹۶۲: ۱۱۸)

- خداوند تا شصت سالگی یاورم بوده، آیا در این چند روز باقیمانده عمرم مرا رها می‌کند؟ قطعاً خداوند روزی دهنده هر موجود زنده‌ای است چه دین‌دار و چه بی‌دین.

شاعر در این ابیات بر آن است تا بگوید که عنایت خداوند شامل حال تمام پدیده‌هاست، و حتی انسان‌های کافر هم از رحمت عامه پروردگار حظی می‌برند و خود شاعر که در اوان جوانی در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برده، دست او را گرفته و از حسیب ذلت به اوج عزت رسانده است و انسان‌های غفلت‌زده را به هیچ‌وجه به حال خودشان رها نمی‌کند.

صافی در هنگام دل‌تنگی به معبود خویش پناه می‌برد، و با خدای خویش خلوت می‌کند و با تضرع و زاری به راز و نیاز با او مشغول می‌گردد:

إِذَا لَمْ أَكُنْ فِي الضَّرِّ الْجَأِ لِخَالِقِي فَقُلْ لِي لِمَنْ الْجَأُ وَمَنْ يَسْمَعُ الشَّكْوَى
أُنَاجِيكَ فِي اللَّيْلِ الْبُهِيمِ تَضَرُّعًا فَخُذْ بِيَدِي يَا سَامِعَ السَّرِّ وَالنُّجْوَى
(همان: ۲۵۵)

- به من بگو اگر در هنگام تنگ‌دستی و تنگنا به خالقم پناه نبرم، به چه کسی پناه برم و چه کسی شکایت و درددل‌های مرا می‌شنود. در شب ظلمانی با تضرع و زاری با تو راز و نیاز می‌کنم، پس دستم را بگیر و کمک کن ای شنونده راز و نیاز نهانی.

شاعر تنها پناه و ملجأ خویش را درگاه لایزال الهی می‌یابد و بر این باور رسیده که خداوند، علما الغیوب و ستار العیوب است و باید قطعاً به او متوسل شد زیرا که حضرت احدیت، گره‌گشای هر بندی و دواکننده هر دردی است.

نبوت و ولایت

مدح و نعت رسول گرامی اسلام همیشه مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده و هست. در بین قدما مرسوم بوده که هرکس کتابی می‌نوشته، در ابتدا فصلی را به حمد و ثنای پروردگار و رسول اکرم (ص) اختصاص می‌داده و این نکته به‌عنوان سنت نوشتاری مرسوم بوده است (محدثی خراسانی، ۱۳۸۸: ۱۸۹)

ستایش پیغمبر و امامان هر چند تا حدی لازمه کار رتبه ملک‌الشعرایی بهار در آستان قدس بوده است، لیکن به هر حال از قوت روح دیانت در وجود او حکایت دارد. در این مدایح و مراثی همان اغراق‌ها و مبالغه‌ها که نزد اکثر سراینندگان و اشعار مذهبی معمول است، هست الا آنکه لطیف‌تر و مأنوس‌تر است و گاه نیز با افکار و آرای تازه‌ای همراه است (عابدی، ۱۳۷۶: ۱۶۴).

بهار اشعار زیاد و قابل توجهی هم در مدح و منقبت حضرت ختمی مرتبت و امامان معصوم (ع) سروده، و ارادت خویش را نسبت به آنان ابراز کرده است که به دلیل اطاله کلام از ذکر تک تک آن‌ها صرف نظر می‌کنیم، و تنها به نمونه‌های اندکی اکتفا می‌کنیم. شاعر در مدح حضرت رسول اکرم (ص) این چنین می‌سراید:

شمس رُسل محمد مُرسَل که در ازل از ما سوی الله آمده ذات وی انتخاب
تا بنده بُد ز روز ازل نور ذات او یا پرتو و تجلّی بی‌پرده و نقاب
رویی که آفتاب فلک پیش نور او باشد چنان که کتان پیش ماهتاب
شاهی که چون فراشت لوای پیمبری بگسسته شد ز خیمه پیغمبران طناب
با مهر اوست جنّت و با حبّ او نعیم با قهر اوست دوزخ و با بغض او عذاب
(بهار، ۱۳۸۱: ۶)

شاعر با نگرشی عرفانی شخصیت پیامبر اکرم (ص) را مدح کرده و همه هستی را حیران محمد (ص) می‌داند و اجزایی چون خورشید را وامدار وجود مبارک آن حضرت می‌داند؛ رسالت او را کامل‌ترین رسالت الهی بیان می‌کند و پیروی از شریعت مقدس

ایشان را موجب فلاح و رستگاری، و سرپیچی از آن را باعث قهر و عذاب الهی قلمداد می‌کند.

همچنین در مدح حضرت امیرالمؤمنین(ع) اشعاری دارد، و ارادت قلبی خویش را این‌گونه نسبت به مولا و مقتدایش ابراز می‌نماید که او را هدف و مقصود آفرینش توصیف می‌نماید:

حیدر، سالار بدر و صاحب صفین حیدر، مقصود آفرینش گیهان
شیر خدا بوالحسن که قصر جلالش سایه فرو افکند به طارم کیوان
یافته جنت ز دوستانش آذین یافته دوزخ ز دشمنانش، نیران
از او شد سربلند ملت اسلام وز او شد استوار پایه ایمان
زینت از او یافت دین پاک پیمبر همچو خراسان ز شهریار خراسان
(همان: ۶۴)

این ابیات نشانگر این است که ولایت و امامت در نظر شاعر جایگاه والایی داشته، و امامان معصوم همان ادامه‌دهندگان راه پرافتخار نبی عظیم‌الشان اسلام و راه فروزان اسلام، استوارکننده پایه‌های اسلام و مایه سرافرازی امت اسلام و استمراربخش دین مبین پیامبر اسلام هستند، و تأسی‌کنندگان به ایشان سعادت‌مندان دنیا و آخرت‌اند و سرپیچان از راه آنان ذلیل و خوار می‌گردند.

صافی هم در اشعارش، ارادت خویش را به پیامبر اکرم(ص) نشان می‌دهد و در مواقع مختلف از انتساب خویش به حضرت محمد(ص) و علی بن ابی‌طالب سخن می‌گوید؛ که برای روشن شدن مطلب به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

جَدَى مُحَمَّدٌ كَانَ دَاعِيَةَ الْهُدَى فَإِذَا ضَلَلْتُ فَلَسْتُ بِابْنِ مُحَمَّدٍ
(الصافی النجفی، ۱۹۸۳: ۲۸)

- جدم محمد(ص)، دعوت‌کننده به هدایت و راستی است، اگر از سنت او گمراه شوم دیگر فرزند محمد نیستم.

شاعر از انتساب ناگسستنی خویش به پیامبر(ص) و تبعیت خود از راه و روش او که همان طریق مبین اسلام است، سخن می‌گوید و تخطی از سنت پیامبر را ناممکن می‌داند؛ افتخارش بر این است که نبی اکرم(ص) جدا اوست و جامعه بشری را به سوی فلاح و رستگاری هدایت می‌کند.

انتساب صافی به مذهب علوی و شیعه‌بودنش علتی از علت‌های اساسی است بر عزت نفس او، و بلند مرتبگی و تحمل رنج‌ها و مصیبت‌ها. او هم بر پیوستگی خویش به پیامبر(ص) تأکید می‌ورزد و هم بر پیوستگی و پیروی خویش از راه و شیوه علی بن ابی‌طالب(ع) (المعوش، ۲۰۰۶: ۱۸).

شاعر ضمن تأیید قانون عثمانی از ارادت خویش به علی(ع) و شیعه‌مذهب بودنش سخن می‌گوید:

مَا كُنْتُ غُمْرِي بِـ (القانون) مُعْتَرِفًا وَ الْيَوْمَ أَعْلَنْتُ بِـ (القانون) إِيْمَانِي
لَئِنْ أَكُنْ عَلَوِيًّا مَذْهَبًا وَ دِمَا فَأِنَّمَا أَنَا بِـ (القانون) «عُثْمَانِي»
(الصافی النجفی، ۱۹۸۳: ۳۹)

صافی در جای دیگر از ارادت قلبی خویش به بنی هاشم سخن می‌گوید، و آن‌ها را امیرانی می‌داند که امارت‌شان همیشگی و زوال‌ناپذیر است و خطاب به ایشان می‌گوید:

تَزُولُ الْإِمَارَاتُ لَكُنَّمَا تَدُومُ إِمَارَاتُكُمْ فِي الشُّعُوبِ
فَعَرْشُ إِمَارَاتِهِمْ فِي الْقُصُورِ وَ عَرْشُ إِمَارَاتِكُمْ فِي الْقُلُوبِ
(الصافی النجفی، ۱۹۸۳: ۲۱۷)

- فرمانروایی و حکومت همه از بین می‌روند اما فرمانروایی شما پیوسته در میان مردم تداوم دارد. تخت حکمرانی دیگران در قصرها می‌باشد اما سریر فرمانروایی شما در قلوب مردم برپا است.

شاعر از حقیقت و واقعیتی غیرقابل انکار سخن می‌گوید؛ زیرا بشریت و به‌خصوص مسلمانان مدیون وجود پیامبر اکرم(ص) و دین اسلام می‌باشند، و وجود مبارک علی(ع)

استمراربخش راه پیامبر بوده و بنی‌هاشم نیز به دلیل انتساب‌شان به نبی اکرم(ص) از جایگاه و پایگاه ویژه‌ای در جامعه اسلامی برخورداراند.

نتیجه بحث

۱- روح دین‌داری و ایمان در اشعار بهار و احمد صافی نمودی روشن دارد، و هر دو اشعار قابل توجهی را در رابطه با این موضوع به رشته نظم کشیده‌اند.

۲- می‌توان گفت که در حوزه تفکر دینی، بهار فردی معتدل، و از افراط و تفریط به دور است؛ در اندیشه او دین اساس همه امور است و چون در فضای مذهبی بزرگ شده است به خدا و دین مبین اسلام اعتقاد راسخ دارد، و دین را برای زندگی فردی و اجتماعی بشر، جزء لاینفک می‌داند. اما در مورد احمد صافی قضیه فرق می‌کند، و آن این است که در آغاز جوانی در ایمان او نوعی شک و تزلزل وجود داشته است، و هرچه به میانسالی و پیری قدم می‌گذارد از شک و تردید دست می‌شوید و به خدا و فرایض دین اسلام ایمان قلبی پیدا می‌کند، به گونه‌ای که خدا را شاهد و ناظر بر تمام هستی دانسته و خود را ملزم می‌کند تا به انجام فرایض دین مبادرت نماید.

۳- هر دو شاعر اشعاری در مدح و منقبت پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) سروده‌اند که نشان از باور و ارادت ایشان به رسالت پیامبر(ص) و ولایت ائمه(ع) که هدایتگران جامعه بشری از ضلالت و گمراهی اند است.

کتابنامه

- بصری، میر. ۱۹۹۴م. **أعلام الأدب في العراق الحديث**. تقديم جلیل العظیة. الطبعة الأولى. الجزء الأول. بی جا: دارالحکمة.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء). ۱۳۸۱هـ.ش. **دیوان اشعار**. چاپ اول. تهران: انتشارات علم.
- الجبوری، کامل سلیمان. ۲۰۰۳م. **معجم الشعراء**. الطبعة الأولى. الجزء الاول. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- زرقانی، سید مهدی. ۱۳۸۶هـ.ش. **یادی دوباره از بهار (مجموعه مقالات)**. به کوشش سعید بزرگ بیگدلی. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- سحار، سعید جودت. ۱۹۷۱م. **موسوعة الفكر العربی**. المجلد الثاني. قاهرة: مكتبة مصر.
- شیخ رئیس کرمانی، محمد. ۱۳۸۸هـ.ش. **شعر شیعی و شعرای شیعه در عصر اول عباسی**. چاپ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
- الصادی النجفی، احمد. ۱۹۶۲م. **الشلال**. الطبعة الاولى. بیروت: دارالعلم للملایین.
- _____ . ۱۹۸۳م. **هواجس**. الطبعة الثالثة. بیروت: مكتبة المعارف.
- _____ . ۱۹۸۳م. **اشعة ملوثة**. الطبعة الرابعة. بیروت: مكتبة المعارف.
- _____ . ۱۹۸۳م. **اللفحات**. الطبعة الثالثة. بیروت: مكتبة المعارف.
- ظفری، ولی الله. ۱۳۸۰هـ.ش. **حبسیه در ادب فارسی**. چاپ اول. جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- عابدی، کامیار. ۱۳۷۶هـ.ش. **به یاد میهن؛ زندگی و شعر ملک الشعرای بهار**. تهران: نشر ثالث.
- کریمی، مرزبان. ۱۳۸۶هـ.ش. **عرفان، ادبیات و تصوف**. چاپ اول. شهرکرد: انتشارات سدره المنتهی.
- المعوش، سالم. ۲۰۰۶م. **احمد الصافی النجفی حیاة من شعره**. الطبعة الأولى. بیروت: مؤسسة بحسون.
- مورینسن، جرج و همکاران. ۱۳۸۰هـ.ش. **تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا امروز**. ترجمه دکتر یعقوب آژند. چاپ اول. تهران: انتشارات گسترده.
- مدرسی، فاطمه. ۱۳۸۶هـ.ش. **یادی دوباره از بهار (مجموعه مقالات)**. به کوشش سعید بزرگ بیگدلی. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

محدثی خراسانی، زهرا. ۱۳۸۸هـ.ش. شعر آیینی و تأثیر انقلاب اسلامی بر آن. چاپ اول. تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا.

میرقادری، سیدفضل‌الله. ۱۳۸۵هـ.ش. «شعر تأملی» در ادبیات عربی معاصر. چاپ اول. شیراز: نوید شیراز.

یا حقی، محمدجعفر. ۱۳۸۸هـ.ش. جویبار لحظه‌ها. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات جامی.

